**درس خارج اصول استاد سید محمد جواد شبیری**

**بحث: استصحاب**

**14010830**

**متن خام**

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم

بسم الله الرحمن الرحیم

و به نستعین انه خیر ناصر و معین

الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی سیدنا و نبینا محمد و آله الطاهرین و لعن علی اعدائهم اجمعین من الان الی قیام یوم الدین.

چکیدۀ عرض ما در جلسۀ قبل این بود که، این که معروف شده که ادله‌ای که موضوعش درش عناوین مثل علم اخذ شده اینها علم جنبۀ طریقیت دارد و حکم روی واقع می‌رود این مطلب درست نیست، بلکه آن ادله نسبت به محمولی که در قضیه دارد علم تمام الموضوع هست و دخیل هست و حکم روی واقع نمی‌رود. و اصلاً این که کلمۀ علمتُ أنّ زیدٌ عالمٌ را مثلاً در جایی که زید واقعاً عالم باشد ولی من هیچگونه آگاهی نسبت به او نداشته باشم به کار ببرند نه تنها خلاف ظاهر است، به نظر می‌رسد غلط است. یعنی استعمال هم ندارد.

شاگرد: اصلاً دروغ است. علمتُ وقتی

استاد: می‌خواهم بگویم مجازاً هم نمی‌شود اطلاق بشود بلکه غلط است. بحث سر این است که استعمال علمتُ در امر واقعی که علم به آن تعلق نگرفته آن لا یصح حتی مجازاً. حالا خلاف ظاهر بودن که هیچی. آن که اینجا هست عرض کردیم که در جملاتی که علمتُ در موضوعش اخذ می‌شود ما کشف می‌کنیم که یک محمول دیگری غیر از محمول این موجود در این قضیه وجود دارد که آن محمول بر واقع رفته است و علم نسبت به آن محمول جنبۀ طریقیت صرفه دارد. بلکه قضیه بر عکس است، قضیه این هست که گاهی اوقات حکم ممکن است محمول ما متفرّع به علم به موضوع باشد ولی ما خود موضوع را موضوع قرار بدهیم. مثلاً می‌گویم اثر فرّنی. شیر من را فراری داد. خب شیر که خودش بوجوده الواقعی فراری نمی‌دهد. شیر باید علم به او حاصل بشود تا حالا فراری داده بشود. یا لا اقل احتمال در موردش حاصل بشود تا فرار حاصل بشود. در احکام شرعیه اگر محمول ما ناظر به حکم ظاهری باشد قهراً اصلاً این بحث‌ها مطرح نیست. محمول ما اگر حکم ظاهری باشد ما می‌فهمیم که یک حکم واقعی وجود دارد که در آن حکم واقعی احیاناً علم دخالت ندارد. ولی این که حتماً در نسبت به این حکم ظاهری علم دخالت دارد. اینجا یک سؤالی در جلسۀ قبل مطرح شد که آیا، در ما نحن فیه هم که بحث روایت عبد الله بن سنان هست که بنابر این که دال بر استصحاب باشد یک حکم ظاهری هست، در این حکم ظاهری شک و یقین، یقین سابق و شک دخالت دارند، حکم روی واقع نرفته. حالا اینجا یک بحثی مطرح هست که اگر و ما در روایت عبد الله بن سنان می‌خواستیم بگوییم روایت عبد الله بن سنان ولو لأنّک اعرته ایاه و هو طاهر، طهارت را موضوع قرار داده در هنگام اعاره، نه یقین به طهارت را، ولی در جایی که حکم بر یقین به طهارت بار شده باشد می‌توانیم ما طهارت را موضوع قرار بدهیم. چون به هر حال طهارت منشأ یقین به طهارت می‌شود و همین مقدار کافی هست برای این که طهارت را موضوع قرار بدهیم. بنابراین ما عرضمان این بود که حالا در مورد روایت عبد الله بن سنان که ما ذاتاً می‌گفتیم اصلاً ظهور در این ندارد که طهارت سابق بوجوده الواقعی دخالت دارد، بلکه طهارت از آن حیث که یقینی است منشأ استصحاب می‌شود، ظهورش را ما اینجور می‌گفتیم، می‌گفتیم حالا منهای بحث ظهور به قرینۀ سایر روایات که یقین را در موضوع استصحاب اخذ کرده روایت عبد الله بن سنان هم می‌تواند طهارتی که در آن اخذ شده از آن جهت باشد که نسبت به آن طهارت یقین حاصل شده. این چکیدۀ عرائض ما تا اینجا بود.

اینجا یک سؤالی مطرح شد که آیا این بحث در جایی که حکم ظاهری باشد، این که ما می‌گوییم حکم ظاهری موضوعش علم و شک و امثال اینها است و روی واقع نرفته حالا، آیا اینجا مبتنی بر این هست که ما آن بحث معروفی که قوام حکم ظاهری به وصول هست، آیا وابسته به آن بحث هست یا وابسته به آن بحث نیست؟ من حالا یک توضیحی ابتدا اجمالی در مورد آن بحث بدهم و ببینیم ارتباط بحث ما با آن بحث چجوری است؟ در احکام واقعیه خب دو مرحله حکم واقعی دارد. ممکن است یک حکم واقعی وجود داشته باشد ولی به هر حال به مرحلۀ تنجیز نرسد. با غمض عین از این که مرحلۀ تنجیز آیا غیر از مرحلۀ فعلیت است یا همان مرحلۀ فعلیت است بالأخره یک همچین تفکیکی در احکام واقعیه وجود دارد. حالا در احکام ظاهریه هم همین مطلب هست، بعضی از آقایان مطرح کردند که قوام حکم ظاهری به وصول هست. یعنی اگر حکم ظاهری واصل نشده باشد این اصلاً وجود ندارد. می‌گویند چون حکم ظاهری به جهت تعذیر و تنجیز است، و تعذیر و تنجیز در ظرف وصول تعذیر و تنجیز حاصل می‌شود نه در یک، واقعاً تعذیر و تنجیز معنا ندارد. حالا آیا این کلام درست هست، درست نیست را من الآن نمی‌خواهم وارد بحثش بشوم. فقط عرض من این هست، این که این بحث به بحث ما ارتباطی ندارد. اینجور نیست که اگر ما قائل شدیم که حکم واقعی، حکم ظاهری قوامش به وصول نیست اینجا آن عرائضی که دیروز گفتیم تغییر کند. نه، حتی اگر حکم واقعی را هم قوامش را وصول ندانیم عرائض ما سر جای خودش باقی هست. شاید یک کمی فی الجمله بعضی از مطالبش را باید یک تقریب دیگری بیان کنیم. توضیح ذلک این که ما در حکم واقعی، حکم واقعی که واصل نشده به هر حال وجود دارد. ممکن است واصل نشده باشد. در مورد حکم ظاهری دو مرحله، دو تا نکته وجود دارد. نکتۀ اوّل این است که حکم ظاهری ما می‌گوییم قوامش به وصول نیست اینجور نیست که حتماً هم باید در ظرف عدم وصول یک وجود واقعی برایش تصویر کنیم. وقتی می‌گوییم می‌شود حکم ظاهری داشته باشیم ولی واصل نشده باشد. برای این که حتماً هست همچین چیزی نداریم. روی همین جهت از ادلۀ اثباتی که حکم ظاهری درش وجود دارد ما می‌خواهیم کشف بکنیم که یک حکم ظاهری اینجا وجود داشته که آن حکم ظاهری مثلاً به ما نرسیده، این کشف نمی‌شود، چون این کشف مبتنی بر این هست که یک ملازمه‌ای بین وجود ظاهری حکم ظاهری و وجود واقعی، یعنی حتماً حکم ظاهری دو مرحله‌ای باشد. ولی اگر حکم ظاهری دو مرحله‌ای نباشد ولو احتمالاً این دیگر آن مطالب نمی‌آید.

شاگرد: الآن عرف می‌گوید که استصحاب در نقل شما جعل شده

استاد: حالا صبر کنید. نه این لازم نیست حتماً اینجور باشد.

شاگرد: عرف برداشتش

استاد: نه، اصلاً برداشتش این نیست. بحث سر این است که لازم نیست حتماً به این شکل باشد. شما ممکن است بگویید که دلیل روایت عبد الله بن سنان می‌گوید که لأنک اعرته ایاه و هو طاهر و لم تستیقن انّک نجّسه. این طهارت را بوجوده الواقعی موضوع قرار داده. اما وجهی ندارد که این طهارتی که بوجوده الواقعی موضوع قرار داده به معنای علم به طهارت بگوییم. وقتی حکم ظاهری لازم نیست حتماً با وصول تحقق پیدا کند ممکن است یک حکم واقعی داشته باشد بدون وصول خب ما به ظاهر روایت عبد الله بن سنان اخذ کنیم دیگر. چرا ظاهر روایت عبد الله بن سنان را اخذ نکنیم. البته اینها مبتنی بر این مبنا هست که ما ظاهرش را، آنجوری که ما ادعا می‌کنیم که یقین به طهارت هست ندانیم. بنابراین که بگوییم ظاهرش خود طهارت است. و بگوییم بنابر این استصحاب در، استصحاب موضوع واقعی‌اش وجود واقعی شیء در زمان سابق هست. و ممکن است یک شیءای استصحاب در موردش جاری بشود و شما توجه نداشته باشید، هر وقت علم پیدا کردید به وجود واقعی همچنان که علم به موضوع پیدا می‌کنید، علم به حکم هم پیدا بکنید. نه این که خود حکم تحقق پیدا می‌کند. علم به حکم، با آمدن علم به موضوع تحقق پیدا می‌کند. اگر علم موضوع یقین بدانیم خب یقین خب دیگر حاصل است دیگر، تا یقین نباشد وجود واقعی ندارد.

شاگرد: یقین به حالت سابقه، استصحاب

استاد: نه یقین حالت سابقه که چیز ندارد که، وجود واقعی ندارد که. یقین به حالت سابقه یا هست یا نیست دیگر. وجود واقعی‌اش روی یقین رفته.

شاگرد: من خبر ندارم

استاد: نه نمی‌شود. یقین که بالأخره

شاگرد: یقین هم دارم و الآن هم می‌دانیم یقین دارم ولی نمی‌دانم برای یقین من استصحاب

استاد: حالا صبر کنید. ممکن است اینجوری شما مطرح کنید که بنابر این که قوام حکم ظاهری به وصول نباشد ما می‌گوییم استصحاب شارع بر موضوع متیقن سابق بار کرده است. به قرینۀ روایت عبد الله بن سنان. چون روایت عبد الله بن سنان لأنّک اعرته ایاه و هو طاهر طهارت را موضوع قرار داده نه یقین را. این تقریب اشکال.

پاسخ این مطلب این هست که ما فرض استدلالمان این بود که روایت عبد الله بن سنان و سائر روایت‌هایی که درش یقین موضوعیت اخذ شده آنها را ناظر به یک حکم می‌دانستیم، استدلال اصلاً بر این پایه بود. و عرض ما این بود که ظهور دلیلی که یقین در موضوعش اخذ شده است در موضوعیت داشتن یقین بر ظهور دلیلی که واقع را اخذ کرده اقویٰ است. اصلاً آن ظهور نیست، نصوصیت است. عرض کردم وقتی استعمال یقین در واقع بدون یقین غلط باشد روایت‌هایی که درش یقین اخذ شده نص در رکنیت یقین است. ولی روایت عبد الله بن سنان فوقش ظهور است، به قرینۀ نصوصیت روایت‌هایی که درش یقین اخذ شده است ما از ظهور روایت عبد الله بن سنان لو سلمنا الظهور در موضوعیت داشتن متیقن رفع ید می‌کنیم، ذات متیقن رفع ید می‌کنیم. اگر ما اصلاً روایت عبد الله بن سنان و آن روایت‌هایی که در آن یقین اخذ شده را به هم برنگردانیم، همچنان که آقای صدر به هم برنگردانده کل بحث ما اصلاً زیر سؤال می‌رود، بحث ما بر این پایه استوار بود که اینها را یکی بدانیم، خیلی مستبعد هست که دو تا حکم اینجا جعل شده باشد. بنابراین این اصل کلام این هست. حالا این یک نکته که فوقش این است که ما می‌گوییم حکم ظاهری می‌تواند وجود ظاهری و واقعی داشته باشد، ولی این مثبت می‌خواهد. حکم ظاهری مثل حکم واقعی نیست که حتماً وجود ظاهری و وجود واقعی داشته باشد. این یک نکته.

نکتۀ دوم که آن این است که ببینید اصلاً آن بحث وصولی که در آن قوام حکم ظاهری به وصول هست یا به وصول نیست آن ربطی به این بحث ندارد بالمرّة، دو بحث است، یک بحث این هست که ممکن است شارع حکم ظاهری جعل کرده باشد ولی من چون علم به این حکم ندارم آن حکم ظاهری در حق من نیاید. بحث ما علم به حکم نیست، علم به موضوع است. ما دو مرحله بحث داریم. یک بحث این است که در دلیلی که علم به موضوعی را در موضوعش اخذ کرده محمولش که حکم ظاهری هست در این حکم ظاهری علم دخالت دارد، علم به موضوع. می‌گوییم اذا علمت أنّ شیءً المائع خمر حرم علیک شربُه. ما می‌خواهیم بگوییم این حرمت که اینجا محمول قرار گرفته که آن حرمت منجزۀ فعلیه است این حرمت منجزۀ فعلیه متفرع بر علم است. بعد می‌گفتیم از اینجا ما البته عرف کشف می‌کند که یک حکم واقعی وجود داشته است که آن حکم واقعی متفرع بر واقع خمریت هست نه متفرع بر وجود علمی خمر. اصلاً چرا عرف این را درک می‌کند؟ حالا من عرضم در جلسۀ قبل یک نکته‌ای را هم اشاره می‌کردم آن نکته این بود که ممکن است آن محمولی که ما کشف کنیم حکم واقعی هم نباشد، محمولی که کشف می‌کنیم ممکن است این باشد که شارع مقدس یک بغض واقعی داشته باشد. حرمت واقعی فعلیه هم نباشد. ولی علی ای تقدیر ما می‌فهمیم که شارع مقدس یک مبغوضی داشته است، یک شیءای بوده است که به عقیدۀ شارع مقدس ضرر داشته است و برای جلوگیری از آن ضرر شارع این حکم را جعل کرده است. که البته این حکم محرکیتش در ظرف علم است. ولی آن مناط واقعی حکم برایش به علم وابسته نیست. این که عرف یک همچین کشفی را می‌کند به خاطر یک نکته است، آن نکته این هست که احکام واقعیه نوعاً آن مناطی که در احکام واقعیه هست درش علم دخالت ندارد. چون در آن مناط آن حکم واقعی علم دخالت ندارد، آن مناط اوّلیه. ما یک مناط اوّلیۀ حکم داریم، یک مناط ثانویۀ حکم داریم. ببینید شارع مقدس نگاه می‌کند می‌بیند که سم کشنده است، کشندگی سم وابسته به این نیست که آن شخصی که این را می‌خورد علم داشته باشد، آن وقت احتمال بدهد، حتی تصورش هم بکند. اینها وابسته نیست. کسی که سم می‌خورد ولو احتمال سم بودن را هم نمی‌دهد می‌میرد. به آنها وابسته نیست. ولی شارع مقدس برای چی حکم را جعل کرده؟ برای این که کسی که لا اقل احتمال سم بودن را می‌دهد به وسیلۀ نهی شارع از این خطر مصون باشد. شارع مقدس انگیزه‌اش از جعل این حکم، ما یک هدف اوّلیه داریم، یک هدف اقصیٰ به اصطلاح. یک هدف مستقیم حکم داریم. هدف حکم تحقق حصه‌ای از مأمور به هست که حکم در سلسلۀ عللش قرار بگیرد. و حکم در سلسلۀ علل مأمور به قرار می‌گیرد که لا اقل احتمال آن وجود داشته باشد. و الا فرض کنید شارع مقدس نمی‌تواند حکم خودش را برای چی شما تحریم اکل سم را جعل کردید؟ نمی‌تواند انگیزۀ تحریم اکل سم، اجتناب از اکل سمی باشد که اصلاً این حکم محرکیت نسبت به آن نداشته باشد، این که معنا ندارد. داعی هر شیء باید آن شیء در سلسلۀ عللش قرار داشته باشد. ولو احتمالاً قرار نداشته باشد، معنا ندارد که داعی شارع از جعل آن حکم آن باشد. بنابراین این هم که ما داریم اینجا مطرح می‌کنیم که یک حکم واقعی وجود دارد، حالا تعبیر حکم واقعی هم نگویم، بالأخره یک غرض اقصایی وجود دارد که در آن غرض اقصیٰ علم هیچ دخالت ندارد. نوعاً عرف در موارد حکم واقعی اینجور می‌فهمد. ولی حکم ظاهری اینجور نیست که حتماً باید یک، ولو به حسب غلبه، یک مناط اوّلیه‌ای داشته باشد، ملاک اوّلیه‌ای داشته باشد که در آن ملاک اوّلیه علم هیچ دخالت نداشته باشد. در حکم واقعی اینجوری هست. حکم واقعی نوعاً یک مناط اوّلیه‌ای دارد که آن مناط اوّلیه درش علم هیچ دخالت ندارد، ولی در حکم ظاهری اینجور نیست. حکم ظاهری اگر هم یک تصویری ما بکنیم، امکان هم داشته باشد که یک وجود واقعی و وجود ظاهری داشته باشد این دائمی نیست. چون دائمی نیست، چون غالبی نیست، بنابراین از جعل حکم بر موضوع علم ما کشف نمی‌کنیم که یک حکم ظاهری بر موضوع واقع جعل شده است. چون مدار ممکن است همین علم باشد. چون حکم ظاهری مناطش درش آن مثلاً علمی که در موضوع استصحاب هست دخالت دارد، همان مناط اوّلیه، یک مناطی فراتر از مناطی که این موضوع حکم در موردش هست ندارد، یعنی الزاماً ندارد، حالا آن کسی که قوام حکم را به وصول می‌داند که می‌گوید حتماً مناطش این است. ما می‌خواهیم بگوییم لازم نیست حتماً باشد. فرض کنید ما قوام حکم را به وصول ندانستیم. یک جوری آن مشکل تعذیر و تنجیز را برطرف کردیم. اگر آن هم باشد فوقش این است که ما می‌گوییم ممکن است در حکم ظاهری یک مناطی وجود داشته باشد که آن مناط دائر مدار علم نباشد، ممکن است که برای اثبات کافی نیست. مادام لم یوجد ملازمة دائمیة او غالبیة. بنابراین مقایسۀ حکم ظاهری با حکم واقعی مقایسۀ درستی نیست.

شاگرد: کسی که فحص نکرده و به استصحاب نرسیده، عرف نمی‌گوید که استصحاب یقین و شک هم

استاد: توجه نکردید، آن یک جواب دیگر. آنها نسبت به خود حکم است، نه علم به موضوع. حالا فرض کنید آن باشد ربطی به بحث ما ندارد. بحث ما علم به موضوع است.

شاگرد: شما می‌فرمایید چون ناظر به مرحلۀ اجرا است

استاد: نه علم به موضوع است. علم به موضوع غیر از، در استصحاب فرض کنید فحص نکرده علم به موضوع پیدا نکرده. ما دلیل نداریم استصحاب.

شاگرد: علم به موضوع

استاد: نه علم به خود حکم استصحابی.

شاگرد: علم به موضوع که دارد، پس من یقین دارم

استاد: نه یقین ندارد. فرض این است که واقع هست. آقای صدر همین را می‌گوید دیگر. آقای صدر می‌گوید که واقع موضوع هست.

شاگرد: یا می‌خواهید بفرمایید اصلاً بالمرة بی ربط شد.

استاد: آره دیگر

شاگرد: دو مرحله بحث کردید، یکی این که بالمرة بی ربط است، اینجا علم به موضوع مطرح است، در بحث بحث قوام علم به حکم مطرح است. یک نکتۀ دیگری که فرمودید این بود که مثبت نداریم، نه این که به آن مرحلۀ بی‌ربط، فرض کنیم با ربط هم باشد، این حکم مثبتی ندارد، حکم ظاهری. من می‌خواهم بگویم مثبتش همین که عرف می‌گوید شما که فحص نکردید

استاد: نه، در حکم ظاهری همچین عرف نمی‌شود. در حکم ظاهری نمی‌گوید. معلوم نیست جعل کرده باشد. شاید جعل کرده باشد شاید جعل نکرده.

شاگرد: ما از خارج

استاد: نه ما نمی‌دانیم جعل کرده یا نکرده. فرض این است که، حداکثر این است که امکان دارد جعل کرده باشد.

شاگرد: فرض کنید ما در استصحاب می‌گوییم

استاد: نه فرض این است که، شاید شارع جعل نکرده باشد.

شاگرد: ما یقین داریم جعل کرده.

استاد: نه، اگر یقین داشته باشیم. بحث سر این نیست که اگر یقین داشته باشیم چیز هست. بحث سر این است که از کجا یقین دارید که جعل کرده؟

شاگرد: ما روایتش را دیدیم.

استاد: خب شما اصلاً اینجور نیست دیگر.

شاگرد: برای آن کسی هم که خبر ندارد جعل کرده

استاد: عیب ندارد، اشکال ندارد، بحث سر این هست که ما، ادلۀ استصحاب را برای کی جعل کرده؟ ادلۀ استصحاب را برای کسی که، ببینید

شاگرد: ؟؟؟ ولو نسبت به خود دلیل استصحاب معتبر باشد.

استاد: عیب ندارد، حالا آن مهم نیست.

شاگرد: پس قوامش به وصول نیست، و وجود واقعی‌اش هم

استاد: این بحث ما، اصلاً آن نیست که. این که از بحث ما، ما می‌خواهیم بگوییم، عرض ما این هست ببینید ما اگر یک حکم واقعی داشته باشیم، ببینید یک دلیلی که می‌گوید اگر شما یقین کردید که در اتاق اسد هست فرار کن. این ناظر به مرحلۀ اجراست. عرف این را که می‌بیند، می‌گوید اگر یقین داشتی فرار کن کشف می‌کند که یک ملاک اوّلیه‌ای وجود داشته است که آن ملاک اوّلیه متفرّع بر، در خود یقین موضوع دارم می‌گویم. یک بحث من این هست که یک یقین موضوع داریم یک یقین حکم داریم. یقین موضوع با یقین حکم فرق دارد. در یقین موضوع بین حکم ظاهری و حکم واقعی هم فرق دارد، عرض من اینجاست. در یقین به موضوع جایی که حکم واقعی باشد در حکم واقعی ما کشف می‌کنیم که یک محمول دیگری وجود داشته است که این حکم ظاهری برای تحصیل آن محمول ایجاد شده است که آن محمولی که علم در آن دخالت ندارد. این بیان در حکم ظاهری نمی‌آید. عرض من این است. این که از حکم واقعی که بر موضوع علم بار شده است کشف کنیم که یک حکم محمول واقعی بر موضوعی که علم در آن دخالت ندارد بار شده است. این در حکم ظاهری نمی‌آید. بحث من این است که وقتی محمول ما از سنخ حکم واقعی باشد ولو حکم واقعی ناظر به مرحلۀ اجرا، این ازش کشف می‌کنیم یک شیءای، حالا یا حکم واقعی، یا مناط واقعی وجود دارد که آن مناط واقعی درش علم دخالت ندارد. این نکته در حکم ظاهری نمی‌آید.

شاگرد: بیان دیروزتان این بود که چون حکم ظاهری ناظر به مرحلۀ اجراست، یقین در موضوعش، یقین به موضوع درش موضوعیت دارد.

استاد: بله، یقین به موضوعش درش موضوعیت دارد.

شاگرد: می‌گویم لازمۀ این فرمایش شما این است که قوام حکم ظاهری، اصل خود حکم، نه موضوع، خود حکم باید قوامش به وصول بدانیم.

استاد: نه. بحث سر این نیست. این را یک قدری دقت بفرمایید شاید با دقت بحث روشن‌تر بشود.

بحث دیگر تقریباً تمام است. یک بحثی را ما حالا نمی‌رسم دیگر واردش بشوم فقط صورت مسئله‌اش را می‌گویم تفصیلش را فردا بحث می‌کنیم. بحث سر این بود که ما در مسألۀ سابق که یک موضوع مرکب داشتیم استصحاب بقاء یک جزء موضوع را تا زمان تحقق جزء موضوع دیگر می‌کردیم آنجا یک اشکالی مطرح می‌کردیم، اشکال ما اشکال اثباتی بود عمدتاً. ما می‌گفتیم این که در استصحاب ملاحظۀ عمود زمان نشود، استصحاب به ملاحظۀ زمان نسبی سنجیده شود اثباتاً ما دلیل نداریم. خلاف دلیل اثباتی استصحاب هست. و ما اطلاقات ادلۀ استصحاب جایی را که زمان به نحو نسبی ملاحظه بشود شامل نمی‌شود. حالا بحث ما این بود که آیا این اشکال اثباتی که آنجا مطرح می‌کردیم در بحث توارد حالتین مشابه‌اش می‌آید یا نمی‌آید؟ من اینجا می‌خواستم اوّلاً اشکالی که در آن بحث سابق مطرح می‌کردیم که زمان نسبی مدار نیست بلکه استصحاب به ملاحظۀ عمود زمان هست این را یک مقداری بیشتر باز کنیم که آن اشکال اثباتی ما چی است؟ چرا اطلاقات ادله نمی‌گیرد؟ این یک. و بعد این که آیا آن اشکال اثباتی که ما آنجا داشتیم در ما نحن فیه‌اش مشابه‌اش را می‌شود تصویر کرد یا نمی‌شود تصویر کرد؟ این بحثی است که ان شاء الله فردا در موردش صحبت خواهیم کرد.

و صلی الله علی سیدنا و نبینا محمد و آل محمد

پایان